

اسناد فارسی ، عربی و ترکی

در آرشیو ملی پرتغال

درباره

هرموز و خلیج فارس

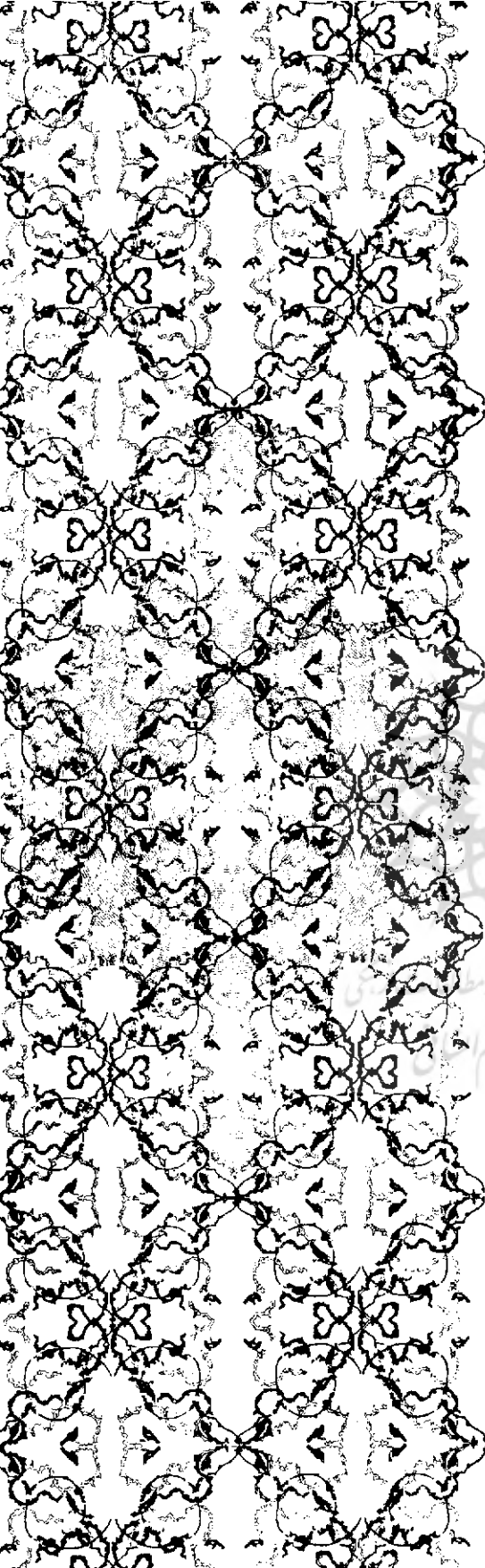
« ۶ »



از

جهانگیر قائم مقامی

(دکتر در تاریخ)





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سند شماره ۳۱

نامه محمدشاه به کاپیتان مانوئل مسید^۱

هوالغنی

[محل مهر بادامی شکل : محمد شاه بن ابا نصر شاه]
جناب مفخر آل مسیح منوئل مسید دعا می‌رساند و مستحب
احوال است. اعلام می‌رود که در باب شمشیر مرصع ، آن عزیز
احوال معلوم دارد که اعلیٰ جناب حکومت مآب افتخار آل مسیح مقبول
نظر سلطان کبیر کپتن تمر^۲ مانع شد در فرستادن شمشیر و این محب
سعی بسیار نمودم که شمشیر بفرستم [چنانکه]^۳ آن عزیز معلوم دارد
که او قبول نکرد و چون آن عزیز روانه شد، کپتن تمر اصلاً نام
شمشیر به میان نیاورد [چنانکه] در همان روز که کپتن تمر متوجه
بود، شمشیر تسلیم نفر آن عزیز نمودم . نفر کپتن تمر آمد و
استفسار شمشیر کرد که ببینم از سبب همین نتوانست فرستاد .
عجب از آن عزیز که سخن کپتن تمر دربارهٔ این محب قبول کند که
من طلب شمشیر کردم و نداد . شمشیر نهاده . هرگاه که صلاح
دانند و امر از جانب سلطان باشد بفرستد که این شمشیر نذر
سلطان پرتکال کرده‌ام و می‌خواهم که به سلطان برسد تا معلوم باشد.
زیاده مرقوم نشد . دولت باد .

مبلغ هشتصد لک بر این محب زیاده کرد ، از این جهت شمشیر
قبول نکرد تا معلوم باشد که این هم بر این محب کرده .

T.T.D.O. No: 72

۱- از مجموعه مدارک شرقی

۲- منظور نایب السلطنه پرتغال در هند می‌باشد که همان نونودا کونیا

بوده است .

۳- در متن اصلی : چنانچه

بلاغت

حضرت مولانا مسعود احمد خان صاحب
مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند
دیوبند



شماره اول سند شماره ۳۱ - نامه محمد شاه به مانوئل مسید



کبریا کو تیرا نام تیرا فرستاد
میرزا محمد مسعود احمد خان صاحب
مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

کبریا که در این شهر در وقت آنکه مشرف شد به این شهر
 جناب خانم تنفر معلوم شد که او قبلاً که در این شهر
 شمس زینب خانم و خانم زینب و خانم زینب
 معلوم شد که در وقت آنکه مشرف شد به این شهر
 فستاد عجب که در این شهر که در این شهر
 طاعتی که در این شهر که در این شهر
 از این شهر که در این شهر که در این شهر
 که در این شهر که در این شهر که در این شهر
 حله

قسمت آخر سند شماره ۳۱

سند شماره ۳۲

نامه محمدشاه پادشاه هرموز به سلطان پرتغال*

هوالمز

السلطان دان جوآن .

آفتاب دولت و ماهتاب سعادت، بندگی حضرت فلك رفعت كيوان مدار، سلطان اعظم اعدل اکرم، افتخار اعظم السلاطين في العالم، ملاح بحار سلطنت، سياح امور مملکت، در درج کامگاری، گوهر برج بختیاری، مطلع آفتاب عدل و احسان، منبع زلال امن و امان، المستظهر به عنایت الملك المنان خلدالله تعالی ملکه و سلطانه و افاضل علی العالمین بره و عدله و احسانه و اوضح علی كافة البرایا حجة و برهانه تابان و درخشان باد.

بنده کمترین مخلصان، مراسم عبودیت اخلاص شعار به محل عرض معروض و مرفوع داشته به حسن عنایت النهایه و التفتات خاطر عاطر کیمیا حاصل مستظهر و مستوثق و امیدوار بوده و می باشد. بعد از عرض عبودیت و اخلاص معروض می دارد که از حال این بنده غافل نباشد که این بنده کمترین در خدمت است و همواره بنده نوازی می فرماید و خدمتی که از این بنده رود و اشاره می فرماید با کمر بسته به تقدیم رساند. و کپتان کوت آنتونی شلوره در حق این بنده و رعایا تقصیر ندارد و آنچه طریقه بندگی

* از مجموعه مدارك شرقی T.T.D.O. No: 70

۱- منظور فرمانده قلعه ایست که پرتغالی ها در هرموز ساخته بودند .

و اخلاص و خدمتکاری آن حضرت است مرعی می‌دارد و کپتان
 ملحبود شور مدتی که کپتان کوت بود در خدمتکاری و اخلاص و اتحاد
 این بنده هیچ تقصیر ننموده، آن [چنانکه] آیین بنده از جانب او
 راضی است تا واضح باشد. چون مقصود عرض خدمت بود، زیاده
 از این ابرام نمینماید. جهان و جهانیان مسخر امر اعلی باد. آمین.
 سجع مهر بادامی شکل که در پائین نامه خورده است :
 محمد شاه بن ابا نصر شاه





سلطان داود خان

اولاد علی و ابی اسحاق و خضر و فرید و کرم و حسن و محمد و علی و ابی طالب

و ابی حمزه و ابی اسحاق و ابی طالب و ابی حمزه و ابی اسحاق و ابی طالب

مطبع در تبریز و در سال ۱۳۰۰

تبریز - مطبعه محمد علی و ابی اسحاق و ابی طالب

قسمت اول سند شماره ۳۲ - نامه محمدشاه پادشاه هرموز به سلطان پرتغال

نامه کمال‌الدین راشد بن احمد به پادشاه پرتغال*

فضل بغیرفتحنی

ومعروض رای عالم آرای پادشاهی آنکه، کپتان همه روزه یاد می‌کنند که الله‌الله در حق عدالت مسلمان وغیره . شکر خدا را که [—] از بی‌عدالتی فریاد نمی‌کنند و رعیت هر فریادی که می‌کردند از جهت این بود که کپتانان مال خود به ایشان به طرح می‌دادند و ایشان نقصان کلی می‌کردند و هر نقصان که به ایشان می‌شد سوداگران و رعیت از مال خود می‌دادند. از این سبب همه روی در تفرقه داشتند. اکنون در این زمان که آنتونی شرویره در این جانب است مال همه کس به سلامت است. و سوداگران چون خبر شنیدند^۱، از هر طرف رفتن بدین جا [نب] کرده‌اند و موجب معموری ملک می‌شود و هر سوداگری که آمد مال ایشان به بنکسار^۲ می‌آورند و ضبط می‌کنند و عشور به دستور قانون و عدالت می‌گیرند و هیچ کس بر ایشان ستمی نمی‌کند و به مدعا [ی] خود خرید و فروخت می‌نمایند. چون پیش از این سوداگران به بنکسار می‌آمدند، هر کس به مدعا [ی] خود مال ایشان می‌گرفت. بسیار در تنگ بودند. اکنون به دولت پادشاه، همه در رفاهیت‌اند و همه کارها به قاعده و قانون است و مال تفرقه نمی‌شود و همه به قلم نواب ضبط است و کار این^۳ مسلم و فرنک، در بنکسار

* مجموعه مدارك شرقی T. T. D. O. 36

۱- چند کلمه‌ای به علت پارگی سند افتاده است.

۲- در متن اصلی: شنیدن

۳- بنکسار، میدان فروش و خرید کالاهای وارده و صادره بوده که عشور و حق گمرکی و مالیات بازرگانان هم در همانجا گرفته می‌شده است.

۴- کار این که بی‌گمان تحریف شده يك واژه پرتغالی است عنوان شغل و سمتی در بنکسار بوده ولی کیفیت آن شناخته نشد.

نشسته‌اند و ضبط می‌نمایند و چون کپتان از آن حضرت رسانید که
تامال مقرریه پادشاه نرسد هیچ آفریده دست بريك دینار مال بنکسار
نبرد، به همین دستورات حکم کرده و در خدمتکاری ایستاده تامال مقرر
آن صاحب بهم رسد و این خدمت به این بنده کمترین فرض است که
مال صاحب بهم رساند . چون قبل از این اتفاق کپتانان نبود، نوعی
دیگر بود فاما از امر و زکمر خدمتکاری و جانسپاری بر میان بسته تا جان
در تن دارد خدمت به جای می‌آورد . از اتفاق کپتانان آنتونی شرویره
مشاهده خواهند فرمود که چه نوع خدمت خواهم رسانید .

دیگر به عرض آن صاحب می‌رساند که آن حضرت ملاحظه
فرمایند که در ایام رئیس شرف مقرریه پادشاه پرتکال که آن حضرت
است مبلغ شصت هزار اشرفی بود و از این مبلغ سی هزار اشرفی
یا چهل هزار اشرفی می‌رسانید و الباقی خود متصرف می‌شدند، غیر از
عملات و ظلمی که در شهر می‌کردند و این بنده کمترین در این مدت
هر مقدار مال که [به] فیطور^۵ رسانیده‌ام معلوم آن حضرت خواهد شد
و در زمان رئیس شرف چه مقدار مال از بنکسار حاصل می‌شد و چه
مقدار تصرف می‌نمود و پادشاه هیچ حکمی نداشت و محصول رئیس
شرف بدین موجب بود: او لاجلفار که به خواهرزاده خود داده بود و
مدتی مدید تصرف می‌نمود که يك دینار به پادشاه نمی‌رسید و ملك
حضرت دو ازده لك و خورفغان بیست و چهار لك و نواحی [؟] شش لك
و براکوهات دو ازده لك و رودان بیست لك و بحرین سیصد لك تمام
خود متصرف می‌شد که يك لك مبلغ چهل [-] است و این به غیر
محصول عملات است که همه در تصرف او بوده و این بنده کمترین
به غیر از خورفغان و محصول عملات چیزی دیگر ندارد که دستور و

۵- فیطور که همان کلمه Feitor برتغالی است، رئیس بخش بازرگانی
(خریدها و فروشها) بوده و به سازمان او فیطوریه Feitorier می‌گفتند.
۶- يك کلمه ناخوانا.

مقرریه وزارت آن حضرت را معلوم باد که اخراجات این بنده کمترین بیش از وزراء سابق است، و اخراجات این غلام بیش [از] محصول این بنده است. جهت خاطر همین، التماس از آن حضرت دارد که شفقت درباره این غلام فرمایند چرا که هر عنایت و شفقتی که در باره این غلام می فرمایند هم در خدمت آن صاحب خرج می شود.

و دیگر اعلام می نماید که پسر این محب، وزیر قلمهات است، در سن پانزده [کذا] سالگی است^۷ و قلمه در خدمت آن صاحب کار چهل ساله می کند. التماس دارم که تحقیق این امر فرمایند که این بنده زاده چه نوع در خدمتکاری ایستادگی دارد و از جماعت فرنک سؤال فرمایند که از طرف یمن می آیند و از سرداران کلیان [؟] سؤال فرمایند که در مسقط^۸ تباهی می شوند؟ چرا که ایشان همه ساله در آن جانب می آیند و احوال بر همه ایشان معلوم است.

دیگر معلوم فرمایند که در جلفار [که] در بر عرب است و به ملك این هرموز نزدیک است و از جلفار جلابه^۹ به غوص می روند و جلابه بسیار دارند. هر محصول که از آن جانب می رسد ضبط می کنم و پسر خود بدان جانب می فرستم تا آن شهر امن باشد و ما در امنیت باشیم چرا که اگر در دست مردم فارس می گذاشتم، البته حرامخوارگی می نمودند و این زمان، این غلام ضبط این ملك کرده و پسر خود را بدین خدمت می فرستم و کپتان آنتونی شرویره، این مصلحت دید که در دست این بنده باشد و امیدوارم از خدا که در این ایام مردم عرب در امن خواهند بود و چون این غلام در خدمتکاری آن صاحبم، توقع دارم به کپتن تمران و کپتانان سفارشی

۷- این پسر همان است که بعد از شیخ راشد و مرگ سلطان محمد شاه به وزارت سلغرشاه رسید (ر.ک به ص ۱۰۴ به بعد جلد اول همین کتاب)

۸- در متن اصلی: مشقط

۹- نوعی کشتی های کوچک بادبانی

نمایند که ما و ایشان در يك محلیم و در خدمتکاری صاحبیم. چون می‌داند که آنتونی شرویره احتیاج سفارش ندارد فاما اگر کپتن دیگر بیاید سفارش او بفرمائید که رعایت این بنده بنماید.

و دیگر به عرض می‌رساند که تامادام که کپتن تمرنون دوکونیا^{۱۰} درهند است ما همه فراغت داریم چرا که تا درآن جانب است هیچ کس بی‌راهی نمی‌تواند کرد و آنچه در عدالت و راستی است کپتن تمرنون دوکونیا در هرموز [۱] مگر آنکه به مشافهه به عرض برساند و تمامت سوداگران که از طرف هند می‌آیند همه شکر او می‌گویند که هرگز چیزی از کسی نمی‌گیرد و عدالت می‌نماید که همه عالم در حضور است و امنیت دارند که این حاکم در این ملک است چرا که تمام رعیت هرموز و ما همه از [۱] و خوشنودیم زیرا که راستی و عدالت از [۱] و دیده‌ایم و در هرموز هرچه پول دادیم قبول نکرد بلکه آنها که ستم کرده بودند عوض کرد و مردم که در قلمبات به ظلم در بند بودند تمام رها کرد و هیچ طمعی بر کسی نکرد و مال ایشان عوض داد و این بر همه عالم واضح است که چنین است و در آن ایام که رئیس شرف در بند بود مبلغ چند هزار اشرفی به کپتن تمر می‌داد، قبول نکرد و در باب خواجه ابراهیم نیز هم این چنین. فاما الحمدالله که کپتن تمر در مال مردم نظر نداشت و هیچ رشوه قبول نکرد و زر در پیش او قیمت ندارد و از اهل شهر، آنچه جهت او می‌بردند قبول نمی‌کرد و هر زری که از خواجه ابراهیم گرفت تمام تنخواه فیطور نمود که حاصل، مال پادشاه

۱۰- Nuno da Cunha هفتمین فرماندار کل مستعمرات پرتغال در هند، از سال ۱۵۲۶ تا ۱۵۲۸ میلادی برابر با ۹۳۳ تا ۹۴۴ هجری قمری بوده است.

۱۱- ظاهراً نویسنده در اینجا عبارتی را از قلم انداخته است.

پرتکال [است] و در باب بحرین، چون رئیس شرف در بند افتاد پادشاه به کپتن تمر گفت که ملک بحرین مدتی شد که هیچ به من نمی‌دهند. ملک بحرین بگیر و به من بده چرا که مال پادشاه پرتکال بهم نمی‌رسد. چون کپتن تمر این شنید واجب دید که لشکر به بحرین فرستد و بعد از آن برادر خود را تعیین فرمود که به آن خدمت برود. تقدیر چنین واقع شد که بحرین به دست نیامد چرا که بعضی مخالف بودند، از مسلمان و فرنگ رشوه گرفتند و در محلی^{۱۲} که جناب [-]^{۱۳} سمون دکونیا^{۱۴} رسید، کپتن تمر در هند و تا این زمان کپتن تمر در خدمت دیب بود نتوانست که بحرین برود. ان شاء الله کپتن تمر امسال دیب بگیرد و بعد از آن به سر بحرین رود و به دولت آن صاحب فتح بشود چرا که بس ضرورت است تا واضح فرمایند».

توضیحات

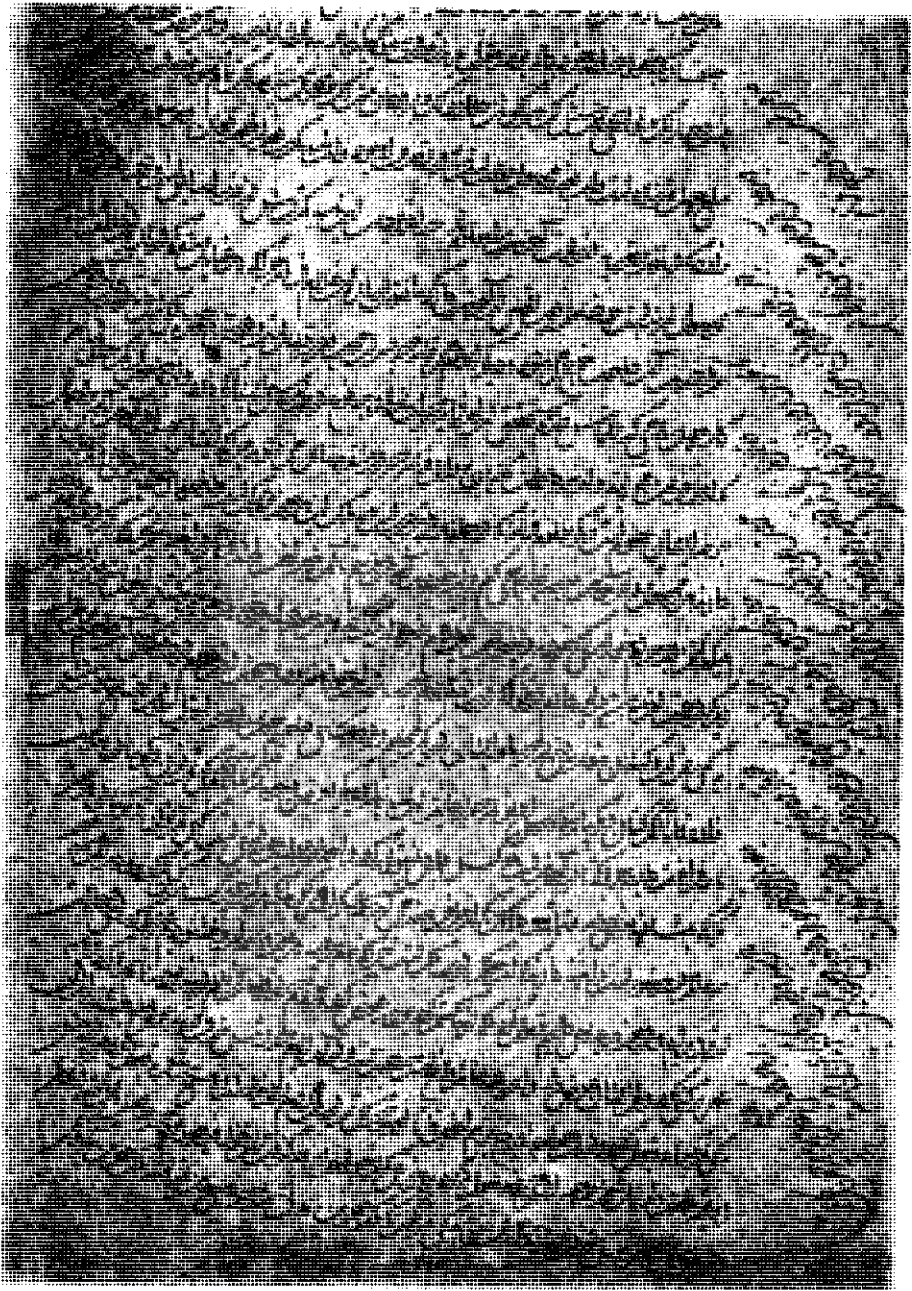
نویسنده نامه، شیخ کمال‌الدین راشد بن احمد از مردمان مسقط است که نامه ۲۹ در این مجموعه و چندین نامه دیگر که پس از این خواهد آمد از اوست. راشد بن احمد، نخست از طرف پادشاه هرموز به رسیدگی به امور قلهات مأمور بود و از همان زمان به اندیشه وزارت هرموز، خود را به پرتغالی‌ها نزدیک و از رئیس شرف‌الدین وزیر هرموز سعایت می‌کرد تا اینکه روابط رئیس شرف‌الدین و پرتغالی‌ها تیره و منجر به برکناری و تبعید او به پرتغال شد. پس از برکناری رئیس شرف‌الدین، پرتغالی‌ها وزارت هرموز را به

۱۲- کلمه «محل» در این جا به معنی زمان است.

۱۳- يك کلمه که جزئی از اسم این شخص بوده انانخوانا است.

شیخ راشد سپردند (۹۳۶ هجری قمری - جلد یکم همین کتاب، ص ۹۲) و او چهار سال، تا سال ۹۴۰، یعنی تا پایان سلطنت محمدشاه به وزارت هرموز منصوب بود و چون محمدشاه درگذشت و سلفرشاه برادر او به پادشاهی هرموز رسید، به شرحی که در جلد یکم به تفصیل آمده است، احمد پسر راشد به وزارت هرموز انتخاب گردید (ص ۱۰۴ به بعد).





قسمت آخر سند شماره ۳۳

سند شماره ۳۴

نامه اهالی هرموز به پادشاه پرتغال^۱

هو

السلطان دان جوان

تا سلسال کلام در جویبار لسان روان است، دعاء خلود سلطنت و بقاء مملکت بندگی حضرت کیوان رفعت گردون بسطت خاقانی کشورستانی، سلطان اعظم اعدل اکرم افتخار اعظام السلاطین فی العالم، مفتاح کنوز عدالت، مصباح رموز ایالت، ملاح بحار سلطنت، سیاح امور مملکت، دردرج کامگاری، گوهر برج بختیاری، آفتاب عدل و احسان، منبع زلل امن و امان، المستظهر به عنایت الملك المنان خلدالله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و عنایه و احسانه اوضح علی كافة البر حجة و برهانه ورد زبان است، بندگان کمترین خدمتکار به عز عرض نواب کامگار عرضه می‌داریم که رعایا [ی] فقیر ضعیف عاجز هرموز که تعلق به خدام عالی مقام می‌داریم از روزی که رعیت آن پادشاه شده‌ایم و در تحت ظلال سلطنت آن حضرت آسوده‌ایم بسیار ظلم و ستم بر این رعیت عاجز فقیر رسیده به مرتبه [ای] که از صد، یکی نمانده‌ایم و قبل از این بسیار [یک کلمه ناخوانا] بودیم و به سبب بی‌غوری حکام سابق از مسلمان و از فرنگی که جهت خود در کار بودند نه در خدمت پادشاه پرتگال و نه در صلاح پادشاه هرموز. زیرا که ظلم و زیادتی

که از حکام و وزرا [ی] سابق به ما می‌رسید کبتانان و کپتن تمران از آنها که ظلم می‌کردند^۲ و ما رعیت عاجز از میانه مضطر و خراب حال مانده‌ایم به حیثیتی که اگر جزوی در دست کسی می‌دیدند به ظلم و ستم می‌ستدند و از این سبب از تجارت و عمارت و زراعت و کدخدائی بازمانده بودیم تا اکنون که کپتن تمرنوندو کونیا بدین جانب به سلامت و سعادت رسید، دفع و منع ظلم از این عاجزان [کرد] و ظالمان را دور گردانید و وزیری بر سرکار ما گماشت تا که به طریق کدخدایان سلوک ما رعایا می‌نماید به نوعی که تمام، درخانها [ی] خود به فراغت نشسته‌ایم و به کدخدائی خود مشغولیم و مرفه‌الحال و فارغ‌البال روزگار می‌گذرانیم و شاکر و راضی‌ایم [کذا] و از این سبب روز و شب به دعا [ی] دوام دولت آن صاحب مشغولیم و کپتان چون این مشاهده عدالت و راستی از وزیر و شیخ اعظم کمال‌الدین راشدین احمد نموده‌اند به طریق خوب سلوک نموده‌اند و از این سبب باطناً با این وزیر خوش نبودند و در قصد او بودند که آنچه از وزرا [ی] سابق به ایشان می‌رسید و طمع در وزرا می‌کردند از [ا] و حاصل نمی‌شد چراکه او روز و شب کمر خدمتکاری و اطاعت آن صاحب بر میان بسته و بساز حال رعیت است، خیلی خیلی مستمال می‌کرد [یک کلمه ناخوانا] میسر نداشت تا کپتان آنتونی شرویره این جانب آمد. الحمد لله رب العالمین که او رسید. منادی کرد و امداد وزیر نمود و رفع مظالم کرد و همه روزه در تفحص و تجسس ملک و رعایا از دور و نزدیک است و ترک طمع خود کرد، در خدمت پادشاه و ملک است و از روزی^۳ که خدام بدین

۲- کلمه و یا عبارتی را کاتب در این جا از قلم انداخته است و ظاهر آچنین

بوده : حمایت می‌کردند .

۳- کلمه «ازروزی» در متن اصلی دوبار نوشته شده است.



ملك آمده اند هیچ کپتان بدین نوع بارعایا سلوک نکرده. اکنون اگر کپتان در این ملك اوست ماخوش حالیم و ملك معمور است و اگر دیگری بیاید اندیشه می کنیم که مبادا چون اول باشد. واجب و لازم دیدیم که صورت احوال خود و ملك به عرض برسانیم و ملتتمس از آن صاحب همت است که نظر شفقت دریغ نفرمائید و این کپتان و این وزیر سرما بدارند که به صدقات پادشاه مرفه الحالیم و روزگار به فراغت می گذرانیم و دعا [ی] دوام دولت پادشاهی می کنیم، تا احوال این بندگان معلوم فرمایند. شکر خدای تعالی که کپتان که سرما فرستادی که مال نمی گیرد و مال خود به ما به طرح نمی دهد. ده به پانجده [کذا] بسیار نقصان ما می باشد، به زور به مامی دادند. مال غرقی^۴ بود و به ما به بها [ی] تمام می دادند و ما از این سبب بسیار به تنگ بودیم التماس از آن حضرت داریم که سفارش آنتونی شرویره نمایند که در طریق نیکو با ما به سربرد چرا که هرگاه که دیگری غیر از او بیاید به همین طریق با ما سلوک نماید. فاما رعیت، هیچ کس غیر از [او] نمی خواهیم. او را مدت چند سال رخصت فرمایند که بر سرما باشد تا ملك و رعیت در آسایش باشند چرا که هر موز تا این [زمان] هیچ امنیت نداشت و در هیچ [زمان] امنیت ندیدیم که هر کس برای خود در کار بودند و ما رعیت، هر نقصانی که بود به ما بود و ما گرفتار بودیم به نوعی که پیراهن پاك نمی توانستیم پوشیدن که در بند می کردند و حجت می گرفتند که شما گنج دارید. به این بهانه مال از ما رعیت می گرفتند و عیبها [ی] خود می پوشانیدند. الحمد لله که این زمان ما رعیت به فراغت به سر می بریم و به سلامت

۴- منظور کالاهائی است که به آب دریا می افتاد و پس از بیرون آوردن،

می فروخته اند.

روزگار می گذرانیم. پادشاه و کپتان دوستی باهم دارند و در باطن، خدا می داند. چراکه در فکر آن است که مال پادشاه پرتکال بهم برساند و این کارها که دیگران می کردند نمی کند. پیش از این کپتانان در کار خود بودند و پروای مال مقرریه پادشاه نداشتند و این کپتان در فکر مال پادشاه پرتکال است .

اگر از [او] ملالتی داشته باشد، دور نیست و ما رعیت تا این زمان بسیار به تنگی روزگار می گذرانیدیم و کپتانان شما همه این می دانند، شاید که به عرض آن صاحب خود رسانیده باشند و اگر نرسانیده [اند] تفحص فرمائید. التماس داریم که از این که ما نوشته ایم تفحص فرمایند چراکه سخن ما رعیت بی غرض است. ما را کپتانی می باید که ظلم به ما نشود و نگذارد که کسی زیادتى بر ما کند و عمل در حکم ایشان می شود و غیر از این که ما به عرض صاحب رسانیده ایم از هیچ کس غیر از این باور نکنند .

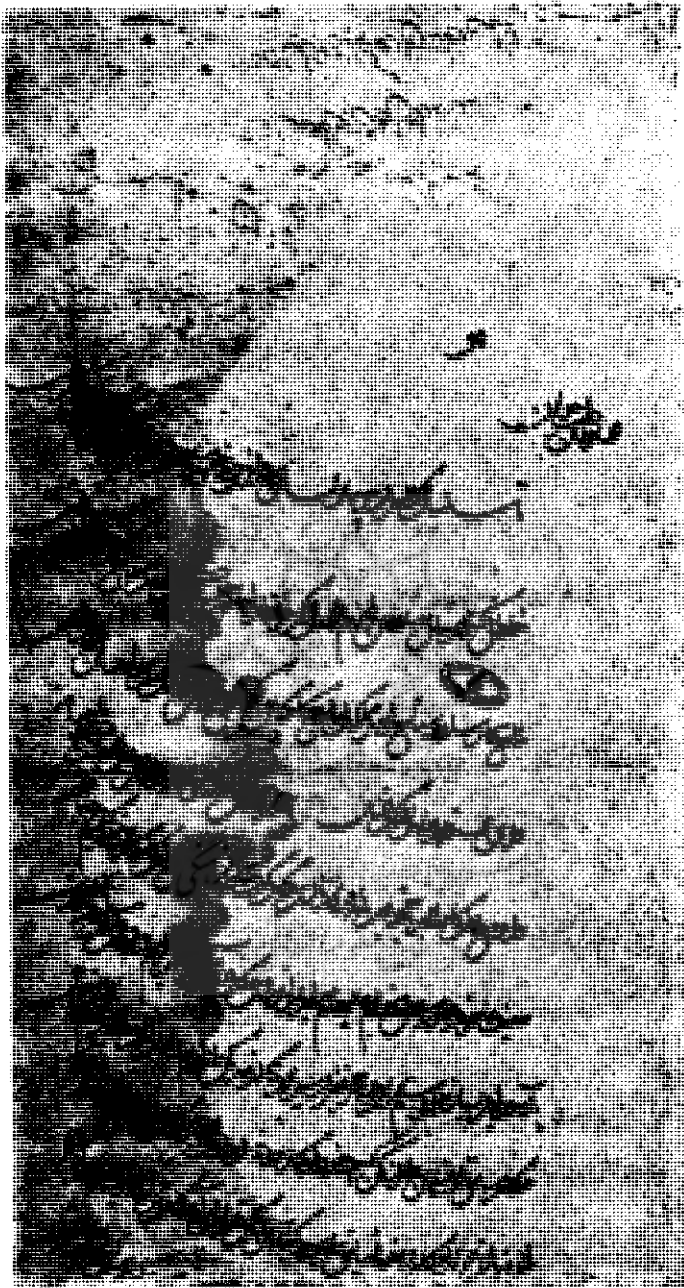
چون غرض عرض عبودیت [بود] زیادت مجال بی ادبی نبود .
جهان و جهانیان مسخر امر اعلی پادشاهی باد .

شهد بذلك [ـ] العبد جمال الدین پیر علی علا

شهد بذلك [ـ] محمد بن حسن الفقیه

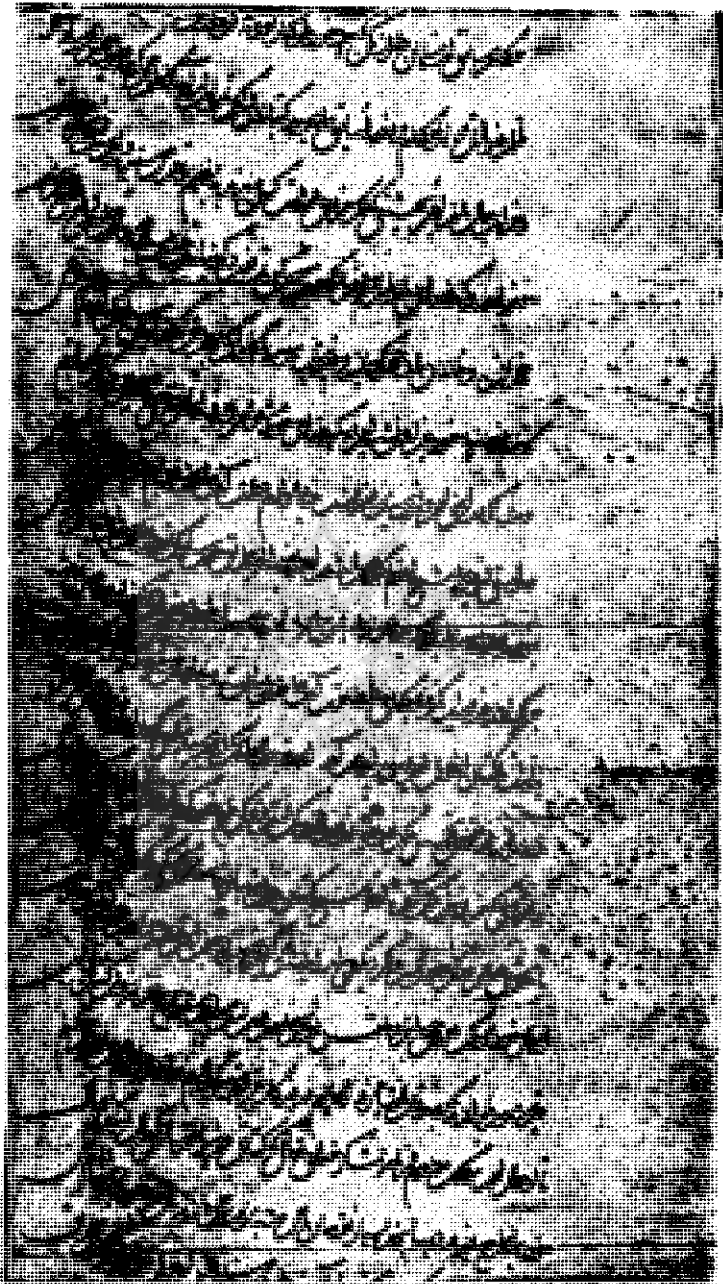
شهد بذلك نوره رحمان بهبهانی

شهد بذلك حرره علی بن حسین



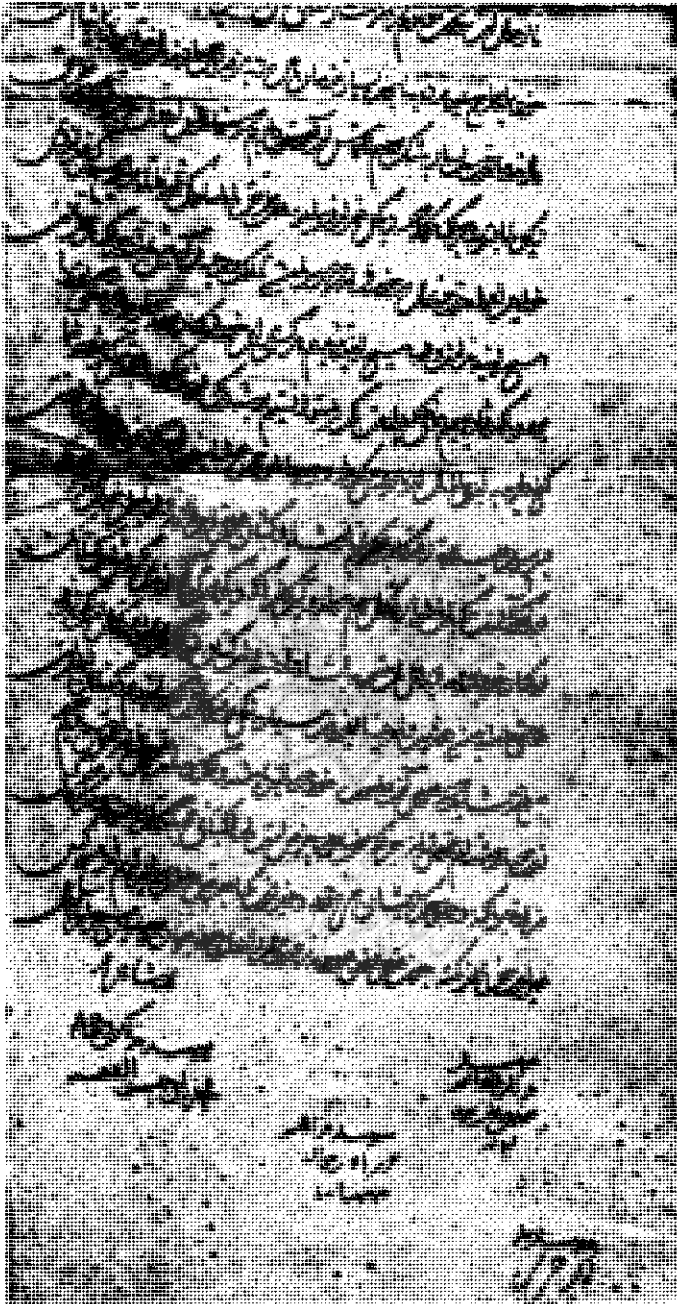
قسمت اول - سند شماره ۳۴ - نامه اهالی هرموز به پادشاه پرتغال

(۱۹۲)



قسمت دوم سند شماره ۳۴

(۱۹۳)



قسمت آخر سند شماره ۳۴

(۱۹۴)

سند شماره ۳۵

نامه محمدشاه پادشاه هرموز به دن جوان پادشاه پرتغال *

هو الفنی

السلطان دان جوان

تاسلسال کلام در چو بیارلسان روان است، دعا [ی] خلود ظلال
و ایام سلطنت و عظمت و شوکت و اقبال بندگی حضرت اعلی سلطنت
پناه، عدالت شعاع، مرحمت دمان، مکرمت زمان، سلطان اعظم، افتخار
اعظم السلاطین فی العالم، ملاح بحار سلطنت، سیاح امور مملکت،
در دریای سلطنت و شاهی، گوهر کان معدلت و پادشاهی مظفر السلطنه
والسعادة والاقبال والدنیا والارض، خلد الله تعالی ملک و سلطانه و
افاض علی العالمین بره و عدله واحسانه، ورد زبان است و دائم را
وقت به دعا [ی] دوام سلطنت رطب اللسان است. مأمول آنکه از منسیان
نباشد و همواره به مخاطبات علیه این بنده مخلص [را] مشرف
فرمایند.

بعد از عرض اخلاص و خدمت، به عرض می رساند که احوال
این جانب مخفی نماند که اخراجات این ملک بیش از پیش است و
محصول این ملک به اخراجات و فانی کند. التماس آنکه نظر عنایت
و التفات دریغ نفرمایند و تخفیف ازال مقرره این جانب فرمایند
تابه دولت آن پادشاه عالیجاه عادل، مرفه الحال به دعا [ی] دوام سلطنت
قیام نماید و رجوع او امر و نواهی [را] کمر اطاعت و خدمت بسته،
گوش و هوش به امر و اراده داشته.

زیاده از این لازم نمی‌نماید. جهان مطیع امر اعلی پادشاهی باد. الحمد لله رب العالمین که در این ولاکتانی مثل آنتونی شرویره بدین ملک هر موز فرستاده‌اند که همه مردم ملک و رعایا در عین رفاهیت‌اند و در عدالت به مرتبه [ای] خدمت می‌کنند که مزیدی بر آن تصور نمی‌توان کرد. تجار و مترددان که بدین ملک می‌آیند همه را به نوعی تسلی می‌نمایند که راضی و شاکراند و این بنده از او راضی است و در اخلاص آن حضرت است.

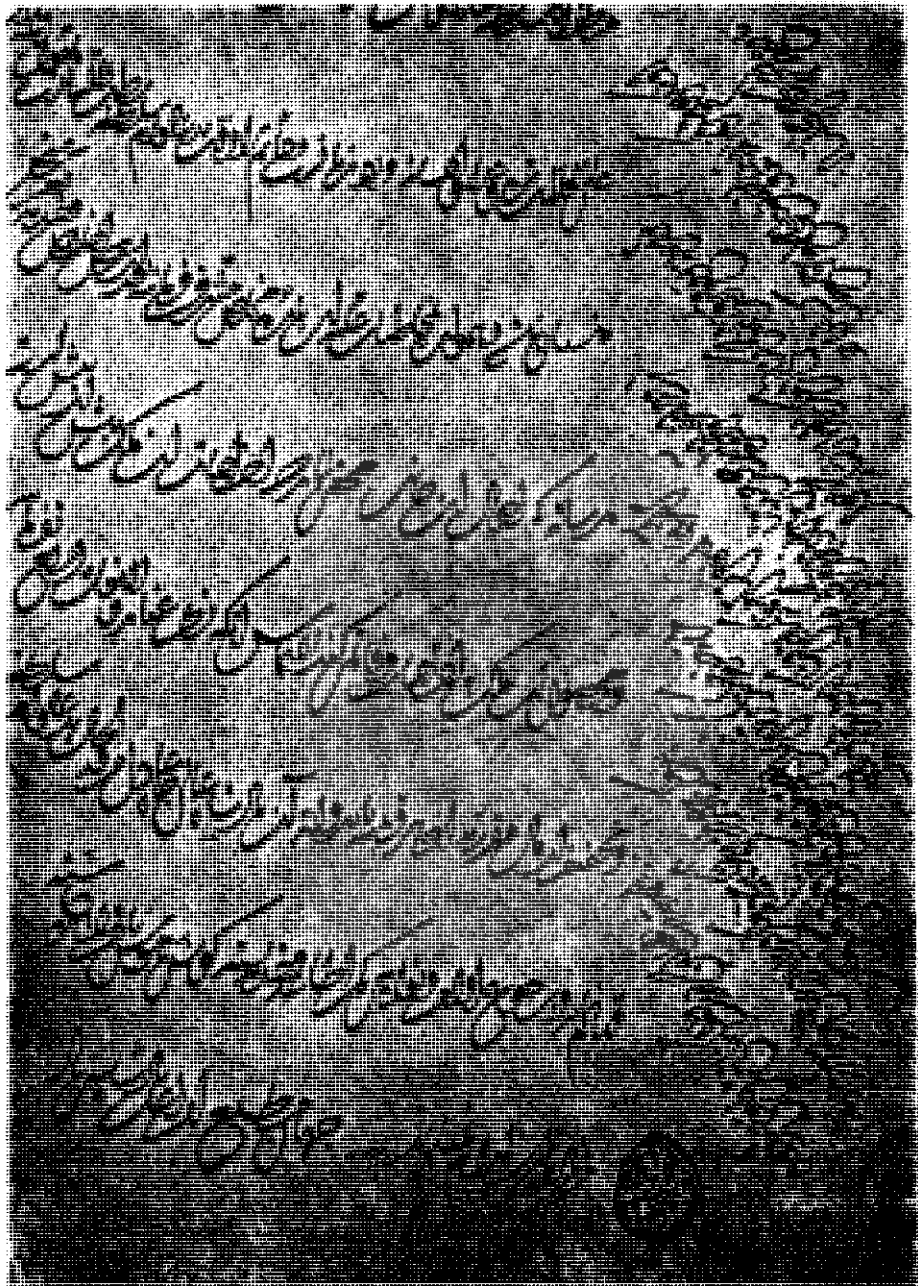
چون چنین مشاهده نمود، واجب دید که احوال به عرض نواب رساند. توقع و ترقب آن است که کپتانی این ملک از و باز نستانند که احوال او نیکو معلوم خواهد شد که عدالت دارد و انصاف دارد و طمع بر هیچ کس ندارد. تا واضح فرماید جهانگامی مخلص باد. اثر مهر بادامی شکل محمد شاه: «محمد شاه بن ابانصر شاه»

شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



قسمت اول سند شماره ۳۵

(۱۹۷)



قسمت آخر سند شماره ۳۵